

## دکتر دیوید باوئر، مطالعه استقرایی کتاب مقدس، سخنرانی ۲۲ یعقوب ۱۴:۲-۲۰

دیوید باوئر و تد هیلدبرانت ۲۰۲۴ ©

این دکتر دیوید باور است که در حال تدریس در مورد مطالعه استقرایی کتاب مقدس است. این جلسه ۲۲، یعقوب ۲: ۱۴-۲۰ است.

اکنون آماده‌ایم تا به بخش دوم فصل ۲ برویم. همانطور که به یاد دارید، در ابتدای فصل ۲ این نصیحت را داریم که ای برادران من، در ایمان به خداوند ما عیسی مسیح، پروردگار جلال، جانبداری نکنید، که سپس او با ارائه استدلال پشتیبان در مورد جانبداری، آن را اثبات می‌کند.

در واقع، استدلال‌های پشتیبان، استدلال دوگانه‌ای هستند که در آیات ۱ تا ۱۳ آمده است، یعنی اینکه جانبداری برخلاف گزینش خدا، برخلاف گزینش فقرا توسط خدا است. البته این موضوع در آیات ۲:۲ تا ۷ نیز آمده است. و سپس آن جانبداری برخلاف شریعت است، آیات ۸:۲ تا ۱۳. می‌توان گفت برخلاف شریعت خدا است، آیات ۸:۲ تا ۱۳.

حال، در آیات ۱۴ تا ۲۶ از باب ۲، او در واقع با مطرح کردن استدلال مربوط به عادل‌شمردگی، از تمام آنچه در آیات ۱ تا ۱۳ از باب ۲ گفته است، پشتیبانی می‌کند. عادل‌شمردگی به وسیله ایمانی که خود را در اعمال نشان می‌دهد، در مقابل جدایی ایمان از اعمال، و اکنون اصرار دارد که هر ایمانی که ایمان حقیقی، ایمان معتبر باشد، باید نتیجه‌ای داشته باشد که او بعداً آن را اعمال می‌نامد. البته این نشان می‌دهد که مشکل، مشکل اساسی که در آیات ۱ تا ۱۳ از باب ۲ نهفته است، یک دوگانگی، یک جدایی بین ایمان و اعمال است.

البته، تا اینجا، ما می‌دانیم که یعقوب چه احساسی نسبت به دوگانگی و تفرقه دارد. او بر این اساس عمل می‌کند که خدا یکی است. این یک حقیقت اساسی در مورد خداست که او از شما در تثنیه ۶ استخراج می‌کند. در اینجا، ای اسرائیل، خداوند، پروردگار ما، خدای واحد است.

خدا یکی است، نه صرفاً به این معنا که خدایان دیگری وجود ندارند، بلکه البته این یکی از جنبه‌های معنای شما و شاید یکی از جنبه‌های غالب آن در متن تثنیه است. اما جنبه دیگری نیز وجود دارد که جیمز به آن اشاره می‌کند و آن این است که خدا یکی است به این معنا که او تقسیم نشده است، او کامل است، خدا کاملاً حول محور تعهد به انجام کار نیک، تعهد به بخشش و خیر رساندن به خلقت انسانی خود و به طور خاص به قوم خود، کسانی که به او ایمان دارند، منسجم است. حال، همانطور که می‌گوییم، این دوگانگی برای جیمز بسیار توهین‌آمیز است.

او این را به عنوان انکار اساسی ایمان می‌بیند. و بنابراین، این مسئله‌ی جانبدارانه نشان دادن در حالی که به ایمان خداوند ما عیسی مسیح، پروردگار جلال، پایبند هستید، همانطور که می‌گوییم، نشان‌دهنده‌ی دوگانگی در درون فرد است. چنین چیزی نمی‌تواند باشد.

بنابراین، او آنچه را که در مورد مشکل جانبداری می‌گوید، همانطور که شما به ایمان خداوند ما عیسی مسیح، اعتقاد دارید، با استدلال در مورد ایمان و اعمال، یعنی ایمان و اعمال باید در برابر جدا بودن، منسجم باشند. اثبات می‌کند. حال، به همین دلیل است که ما در اینجا می‌گوییم که او از نصیحت خاص به اصل کلی می‌رود. بنابراین، شما در اینجا هم اثبات و هم تعمیم را دارید، زیرا بدیهی است که آنچه او در ادامه در ۱۴:۲ تا ۲۶ می‌گوید، نه تنها در مورد جانبداری، نه تنها در مورد نوع دوگانگی که در ۱ تا ۱۳ توصیف و ابراز تاسف کرده است، بلکه به طور کلی‌تر نیز صدق می‌کند.

بنابراین، نصیحت خاص که توسط اصل کلی پشتیبانی می‌شود. البته، اصل کلی این است که ایمان، جدا از اعمال، مرده است. ما این را در آیات ۲:۱۴ تا ۲۶ داریم.

حال، وقتی به کل این بخش، از باب ۲:۱۴ تا باب ۲۶، نگاه می‌کنیم، خواهیم دید که، حداقل به نظر من، او این اصل را در باب ۲:۱۴ تا باب ۱۷ از طریق مجموعه‌ای از سوالات بلاغی مطرح می‌کند. سپس، او در باب ۲۶ استدلال‌های پشتیبان این اصل را ارائه می‌دهد، که البته به این معنی است که ما در اینجا ۲:۱۸، استدلال داریم. این اصل در باب ۲:۱۴ تا باب ۱۷ مطرح شده است، و سپس او در باب ۲:۱۸ تا باب ۲۶، اعتبار این اصل را اثبات یا تأیید می‌کند یا دلایلی برای آن ارائه می‌دهد.

حال، در رابطه با خود اصل، همانطور که او در آیات ۲:۱۴ تا ۱۷ بیان می‌کند، همانطور که اینجا می‌خوانید، مرده است. حال، او از اینجا شروع می‌کند، البته با اعلام در آیه، و در واقع، من باید آیه را برای ارجاع اینجا، در آیه ۱۴، ذکر می‌کردم. و آن این است که، اعلام مربوط به ایمان خود شخص بدون اعمال است.

برادران من، پیامبر چیست؟ اگر کسی بگوید ایمان دارد اما عمل نداشته باشد، آیا ایمانش می‌تواند او را نجات دهد؟ سپس او پیش می‌رود و برای این حرفش دلیل می‌آورد، که البته واقعاً مستلزم اثبات است. او در واقع این ادعا را اثبات می‌کند که اگر کسی بگوید ایمان دارد اما عمل ندارد، فایده‌ای ندارد که ایمانش او را نجات دهد. و می‌گوید، دلیل اینکه من این را می‌گویم، و دلیل اینکه شما باید آن را باور کنید، این است که اگر برادر یا خواهری لباس نامناسبی دارد و غذای روزانه‌اش کم است، و یکی از شما به آنها بگوید، به سلامت بروید، فرسوده و سیر شوید، بدون اینکه چیزهای لازم برای بدن را به او بدهید، هیچ فایده‌ای ندارد.

سپس او ادامه می‌دهد و از آن نتیجه‌ای می‌گیرد که اساساً با اعلامیه‌ی ابتدای پاراگراف مشابهت دارد. بنابراین، او در اینجا، در آیه‌ی ۱۷، با یک نتیجه‌گیری، یک استنتاج، به پایان می‌رساند. البته، این نوعی علیت منطقی است که از آنچه گفته است، استنتاج می‌کند.

بنابراین، ایمان به خودی خود، اگر عمل نداشته باشد، مرده است. حال، با توجه به اعلامیه در ۲:۱۴، برادران من، چه فایده‌ای دارد اگر کسی بگوید ایمان دارد و عمل ندارد؟ در اینجا متوجه می‌شویم که یعقوب درگیر یک گفتگوی خیالی می‌شود. در واقع، کاری که او در اینجا انجام می‌دهد، و قرار است آن را تا پایان فصل ادامه دهد، درگیر شدن در چیزی است که ما آن را یک انتقاد تند می‌نامیم.

به معنای غر زدن یا چیزی شبیه به آن است، اما این چیزی نیست *diatribe*، حال، در زبان انگلیسی عمومی از واژگان بلاغت باستانی می‌آید و به عملی مربوط می‌شود که در میان *diatribe*. که ما در ذهن داریم، گویندگان و نویسندگان و بلاغت‌پردازان باستانی کاملاً رایج بوده است، و آن عبارت است از طرح دعوی استدلال خود، با درگیر شدن در نوعی گفتگو. شاید حتی بتوان گفت نوعی استدلال، اما مطمئناً نوعی گفتگو با یک مخاطب خیالی، یک شریک گفتگوی خیالی.

و بنابراین، او این را از همین جا شروع می‌کند، با این شخص خیالی که می‌گوید ایمان دارد اما اعمال ندارد. حال اینجا توجه می‌کنیم که این شخص، این طرف صحبت، ادعا می‌کند ایمان دارد اما اعمال ندارد. با دقت توجه کنید، و این مستلزم خواندن دقیق متن است، با دقت توجه کنید که اینجا چه داریم.

ای برادران، چه سود دارد اگر کسی بگوید ایمان دارد اما عمل ندارد؟ توجه کنید که او نمی‌گوید اگر کسی ایمان دارد اما عمل ندارد. بلکه می‌گوید اگر کسی بگوید ایمان دارد اما عمل ندارد. این نشان می‌دهد که این مرد در واقع ایمان ندارد.

او می‌گوید ایمان دارد، اما عمل ندارد. حال، یعقوب می‌توانست بگوید، چه سودی دارد اگر کسی ایمان داشته باشد اما عمل نداشته باشد، یا اگر بگوید ایمان دارد اما عمل نداشته باشد؟ اما نه، شما هیچ تطابقی بین این دو عبارت متضاد ندارید.

او می‌گوید ایمان دارد، اما در واقع، هیچ عملی ندارد. همانطور که گفتم، این به طور بسیار ظریفی، اما به نظر من کاملاً مؤثر، نشان می‌دهد که این شخص در واقع ایمان ندارد. او ادعا می‌کند که ایمان دارد، اما در واقع حداقل آن چیزی را که جیمز ایمان واقعی یا هر ایمانی که ارزش داشتن داشته باشد، می‌داند، ندارد.

این نتیجه‌گیری بعداً در همین پاراگراف تقویت خواهد شد. حال، نکته اصلی آیه، البته، این پیش‌بینی‌ای است که او می‌کند، ادعایی که او می‌کند، که این برایش سودی ندارد. برادران من، چه سودی دارد اگر کسی بگوید ایمان دارد، اما عمل نداشته باشد؟ البته، این یک سوال بلاغی است، و بنابراین موضوع پرسیدن سوال برای کسب اطلاعات نیست.

این یک اظهار نظر به صورت سوالی است، بنابراین او در واقع یک ادعا می‌کند. کسی که می‌گوید ایمان دارد اما عمل ندارد، سودی نمی‌برد. این برای او سودی ندارد.

است. هیچ سودی ندارد. هیچ سودی در آن وجود ندارد، و کلمه *ta ophelos* حالا، اصطلاح سود در اینجا آن را سود ترجمه می‌کند، نشان می‌دهد، و این بهترین چیزی است که RSV در اینجا، که *ta ophelos* می‌توانم اینجا بگویم، نشان دهنده یک اثر سودمند است.

توجه داشته باشید که در اینجا فرضی که بخشی از درک مسیحی از ایمان است و جیمز آن را با خوانندگان در میان می‌گذارد، این است که ایمان، ذاتاً، منجر به اثرات سودمند می‌شود. در غیر این صورت، البته، او این را به شکل یک سوال بلاغی مطرح نمی‌کرد. او متوجه است که آنها این را خواهند پذیرفت.

او می‌گوید، یعقوب می‌گوید، کسی که می‌گوید ایمان دارد، اما در واقع عمل نمی‌کند، ایمان واقعی ندارد، زیرا این ایمان مطابق با معیار ایمان واقعی نیست. این ایمان اثرات مفیدی ندارد. بنابراین، اگر بتوان نشان داد که نوع خاصی از ایمان هیچ اثر مفیدی ندارد، ذاتاً اصلاً ایمان مسیحی واقعی نیست.

ضمناً، ما اینجا کاربرد فعل مضارع را در یونانی داریم. بنابراین، او کلمه سود را نمی‌گوید. می‌توانیم بگوییم سود چیست؟

نکته این است که اغلب، حرف تعریف در یونانی، حرف تعریف مشخص در یونانی، به صورت اشاره استفاده می‌شود. و بنابراین، در این مورد، اگر حرف تعریف در این متن واقعاً به صورت اشاره استفاده شده باشد می‌توان آن را به این صورت ترجمه کرد، می‌توان آن را به این صورت فهمید که آیا این نوع ایمان می‌تواند او را نجات دهد؟ آیا این نوع ایمان می‌تواند او را نجات دهد؟ در واقع، این قضاوت ای. تی. رابرتسون، یک یونانی عهد جدید، است که او در به اصطلاح دستور زبان بزرگ خود بیان می‌کند. اتفاقاً، به این دلیل به آن دستور زبان بزرگ می‌گویند که وقتی او در ابتدا آن را نوشت، بیش از هزار صفحه بود.

چند سال بعد، او تصمیم گرفت که حرف‌های زیادی برای گفتن دارد، بنابراین ویرایش دوم را منتشر کرد که صفحه اضافی داشت. اما در دستور زبان مفصل رابرتسون، این چیزی است که او می‌گوید، و من فکر ۵۰۰ می‌کنم کاملاً درست می‌گوید. آیا این نوع ایمان می‌تواند او را نجات دهد؟ حال، تأثیر سودمندی که فرض می‌شود ایمان برای مؤمن دارد، به صراحت در این زمینه نشان داده شده است.

می‌بینی؟ رستگاری. آیا ایمان او می‌تواند او را نجات دهد؟ یا باز هم، از آنجایی که این به شکل یک سوال بلاغی است که به صورت خبری تکرار می‌شود، ایمان او نمی‌تواند او را نجات دهد. ضمناً، این جمله نشان می‌دهد که او نوعی ایمان دارد، اما نه ایمان واقعی.

این نوعی ایمان است که نمی‌تواند نجات دهد، و بنابراین، در مورد ایمان صادق نیست. حال، این مفهوم نجات، یعقوب قرار است فقط در چند آیه از اینجا، چند آیه پایین‌تر، به عادل‌شمرنگی پیوند دهد. اما در این مرحله، او در مورد نجات صحبت می‌کند.

او از کلمه نجات استفاده می‌کند. نجات در این متن احتمالاً به معنای، و در درجه اول، به معنای فرار از داوری آخرالزمان درک می‌شود. بر اساس زمینه‌ی متن، این دقیقاً همان چیزی است که او در آیه‌ی قبل از آن در مورد آن صحبت می‌کرد.

آیه ۱۳، برای داوری، به کسی که رحم نکرده رحم نمی‌کند، اما رحمت بر داوری پیروز می‌شود. که اتفاقاً با نشان دادن رحمت گره خورده است. نکته‌ای که در ۲:۱۶ مطرح می‌شود و از این رو به مفهوم ایمان گره خورده است.

حالا، او این اعلامیه، این اعلامیه اولیه در ۲:۱۴ را بیان کرده است، و آن را در ۲:۱۵ و ۲:۱۶ نیز تأیید می‌کند. به روش یعقوب توجه کنید. او دوست دارد سناریوهای نمونه ارائه دهد. در بخش قبلی دیدیم که این دقیقاً همان کاری است که او در ۲:۲ تا ۴ انجام می‌دهد، جایی که می‌خواهد از این نصیحت پشتیبانی کند که در ایمان به خداوند ما عیسی مسیح، جانبدارانه رفتار نکنید.

او این را با این سناریوی بسیار واضح در آنجا تأیید می‌کند. او اینجا هم همین کار را می‌کند. اتفاقاً، او به طور خاص دوست دارد سناریوهای منفی ارائه دهد.

آنهایی که نوعی مشکل در پشتیبانی از آنچه او گفته است نشان می‌دهند. و باز هم، این کاری است که او اینجا انجام می‌دهد. بنابراین، شما یک سناریو دارید.

باز هم، هیچ دلیلی وجود ندارد که فکر کنیم او به رویدادی که واقعاً رخ داده است فکر می‌کند. اما او این سناریو را می‌سازد تا نکته را روشن کند. اگر برادر یا خواهری لباس نامناسبی دارد و غذای روزانه‌اش کم است، و یکی از شما به آنها می‌گوید: «بروید به سلامت، گرم و سیر شوید بدون اینکه مایحتاج بدن را به آنها بدهید چه فایده‌ای دارد؟» «باز هم، در متن، تقریباً مطمئناً این همان چیزی است که یعقوب هنگام صحبت در مورد رحمت یا وقتی در آیه ۱۳ در مورد رحمت صحبت می‌کند، در ذهن دارد.

داوری برای کسی که رحم نکرده است، بدون رحم است. این نشان دهنده نوعی رفتار بی‌رحمانه، یعنی عدم ابراز رحم است. حال، البته اشاره کردم که این نجات، بگذارید همینجا اشاره کنم، برای لحظه‌ای به عقب برمی‌گردم، این نجاتی که او در آیه ۱۴ از آن صحبت می‌کند، تقریباً مطمئناً در درجه اول در مفهوم داوری آخرالزمان و نجات از داوری آخرالزمان نهفته است.

اما من فکر می‌کنم که در ذهن یعقوب، این موضوع همچنین به ارائه نجات، رهایی، یا به عبارت دیگر، به نوعی آزادی که مسیحیان اکنون می‌توانند تجربه کنند، مرتبط است، که جنبه‌ای از نجات در نجات‌شناسی یعقوب، در آموزه نجات او است. با این حال، باز هم، این موضوع توسط متن فوری، آیه ۱۲، پشتیبانی می‌شود، مانند کسانی که قرار است تحت قانون آزادی داوری شوند. و البته، او قبلاً در ۱:۲۱، و در ۱:۲۵، در مورد قانون به عنوان قانون آزادی صحبت کرده بود، که شامل نجات روح نیز می‌شد.

بنابراین، درک او از رستگاری، هم شامل رهایی فعلی از چیزهایی است که ما را در بند نگه می‌دارند، چیزهایی که ما را واقعاً از تجربه کامل آن نوع زندگی غنی که خدا می‌خواهد اکنون به قوم خود بدهد، باز می‌دارند، به ویژه به عنوان رهایی از بند، و هم شامل رستگاری بر اساس کمال در آینده. حال، همانطور که می‌گوییم، شواهد در این مورد، یا پشتیبانی در این سناریو، در آیات ۱۵ و ۱۶ یافت می‌شود. این یک موقعیت فرضی است.

این نمونه‌ای از ایمان بدون عمل است که برای نشان دادن این نکته گنجانده شده است که چنین ایمانی بی‌فایده است. هیچ اثر سودمندی ندارد. البته، این ساختار یافته است، آیات ۱۵ و ۱۶ بر اساس تضاد در اینجا ساختار یافته‌اند.

و اساساً این تضادی است بین گفتن دعا در مقابل بخشیدن واقعی. چه چیزی این ارتباط با فرد فقیر را از نظر گفتار، که شامل هیچ نوع عمل متناظری نمی‌شود، هدایت می‌کند؟ تضاد بین گفتن بدون عمل و انجام دادن است.

البته این سخنرانی، به یک معنا، در واقع یک نعمت است. به سلامت بروید؛ گرم و سرشار شوید. حال، این موضوع، این تضاد بین صحبت کردن بدون عمل و عمل کردن، البته، دقیقاً همان چیزی است که او در ذهن دارد، همان چیزی که در آیه ۱۴ در ذهن داشت.

برادران من، چه سودی دارد اگر کسی بگوید ایمان دارد اما عمل ندارد؟ می‌بینید، اینجا گفتار بدون عمل دارید. اینجا نیز گفتار بدون عمل دارید. فکر می‌کنم توجه به رابطه‌ی بین این دو مهم است، حتی با اینکه او در اینجا در مورد گفتار بدون عمل صحبت می‌کند، ارتباطی بین گفتار بدون عمل در اینجا و شنیدن بدون عمل در آیات ۱:۲۲ تا ۲۵ وجود دارد.

مشکل در آیات ۲۲ تا ۲۵ از باب ۱، که او می‌گوید، که شامل عمل‌کنندگان به کلام می‌شود، عمل‌کنندگان به کلام باشید و نه شنوندگانی که فقط خود را فریب می‌دهند، که شامل شنیدن بدون عمل می‌شود. حال، این شامل صحبت کردن بدون عمل است. ممکن است نوعی ایمان در دعا ابراز شود، گرم و پر شود.

اتفاقاً اینجا ما با ساختار مجهول مواجه هستیم. حالا، وقتی داشتیم در مورد تفسیر و تفسیری صحبت می‌کردیم، به انواع مختلف شواهد تفسیری، اهمیت، اهمیت بالقوه در نقاط عطف و تغییرات در شکل کلمه که نشان دهنده معنی و اهمیت دستوری آن است، اشاره کردیم. اینجا ما ساختار مجهول را داریم.

به عبارت دیگر، مسئله این نیست که، از، کسی کاری را انجام می‌دهد، بلکه مسئله این است که کاری روی کسی انجام شود. منظور ما از وجه مجهول همین است. در اینجا او می‌گوید، می‌گوید، گرم و سرشار باش.

حال، یکی از کارکردهای فعل مجهول در عهد جدید چیزی است که به آن مجهول الهی می‌گویند. ببخشید که در این مرحله کمی فنی صحبت می‌کنم، اما مفهوم سختی نیست. گاهی اوقات، اگر می‌خواهید واقعاً در مورد آن اطلاعات کسب کنید، به آن مجهول الهی می‌گویند. این شامل استفاده از فعل مجهول است زمانی که هیچ اشاره صریحی به اینکه چه کسی عمل را انجام می‌دهد وجود ندارد. این چیزی است که اینجا دارید.

او نمی‌گوید که توسط کسی گرم و پر می‌شود. وقتی از فعل مجهول بدون اشاره به اینکه چه کسی مسئول عمل است استفاده می‌کنید، صرفاً فعل مجهول را بدون هیچ اشاره‌ای به اینکه چه کسی، چه کسی آن را انجام می‌دهد، بیان می‌کنید، آن، آن، آن می‌تواند مجهول الهی باشد. و وقتی دارید، و وقتی مجهول الهی دارید، این واقعاً به این معنی است که خدا فاعل بی‌نام عمل یا، باید بگوییم، فاعل بی‌نام است، که در این مورد، در این متن، توسط خدا گرم و پر می‌شود.

او می‌گوید، باشد که خداوند شما را گرم و پر کند. اتفاقاً، فعل مجهول الهی احتمالاً، خب، تقریباً مطمئناً به عنوان یک ابزار استفاده می‌شود. و این به ویژه در بین رایج بود، شما واقعاً آن را زیاد در، در، در یونانی آن دوره به طور کلی ندارید، اما بیشتر در عهد جدید یافت می‌شود.

این تا حدودی، تا حد زیادی منحصر به عهد جدید و نویسندگان یهودی یونانی آن زمان است. و به ویژه در میان نویسندگان عهد جدید که یهودی هستند، یافت می‌شود. نکته این است که این روشی برای صحبت در مورد عمل خدا بدون استفاده از کلمه خدا یا نام خداست.

یهودیان نام خدا را با احترام بسیار گرامی می‌داشتند. البته می‌دانید که عهد عتیق چقدر بر عظمت و جلال و تقدس، حرمت نام خدا تأکید می‌کند، که البته در ده فرمان بیان شده است. من نام خداوند، خدای تو را بیهوده به زبان نخواهم آورد.

و بنابراین، یهودیان نسبت به تقدس نام الهی بسیار حساس بودند و نام خدا را چنان محترم می‌شمردند که معتقد بودند حتی با بر زبان آوردن نام، کلمه خدا، بیش از حد لازم، آن را مبتذل می‌کنند. آنها آن را بی‌اهمیت جلوه می‌دهند. بنابراین، آنها تعدادی تدبیر برای صحبت در مورد خدا بدون استفاده از نام الهی ابداع کردند.

یکی از آنها حالت مجهول الهی بود. بنابراین، اینطور برداشت می‌شد که اگر از حالت مجهول بدون اشاره صریح به اینکه چه کسی در متن عمل را انجام می‌دهد استفاده کنید، کاملاً واضح بود که خدا ممکن است در ذهن داشته باشد که آنها می‌توانند بدون استفاده از کلمه خدا در مورد خدا صحبت کنند. البته این نگرانی در مورد تقدس نام خدا مشکلی است که مردم مدرن معمولاً با آن مواجه نیستند.

اما، آنها قطعاً چنین اعتقادی داشتند. اتفاقاً، یک تدبیر دیگر، فقط به عنوان یک نکته فرعی، که آنها توسعه دادند، فکر می‌کنم، اگرچه این اخیراً مورد چالش قرار گرفته است، اما فکر می‌کنم همینطور است، و فکر می‌کنم هنوز هم اجماعی وجود دارد که اینطور است، که شما به ویژه در انجیل متی دارید، صحبت در مورد مکانی که خدا در آن ساکن است به عنوان نوعی جایگزین برای نام الهی. بنابراین، پادشاهی آسمان در واقع، در انجیل متی، مترادف با پادشاهی خداست.

متی حدود ۳۳ بار از پادشاهی آسمان‌ها و چهار بار از پادشاهی خدا استفاده می‌کند، اما فقط در قسمت‌هایی که از نظر زمینه، نام بردن از خدا مهم است، پادشاهی خدا را داریم. در غیر این صورت، پادشاهی آسمان‌ها استفاده شده است که کاملاً مترادف و یکسان با پادشاهی خداست. اما باز هم، این راهی برای اجتناب از استفاده از نام الهی است، با صحبت کردن در مورد مکانی که خدا در آن ساکن است، در مقابل، خب، صحبت کردن در مورد مکانی که خدا در آن ساکن است به عنوان راهی برای صحبت در مورد خدا.

بنابراین، این در واقع نوعی دعا است. باشد که خداوند شما را گرم و سرشار کند. بنابراین، به این نکته توجه می‌کنیم، و مقایسه ضمنی بین گفتن اینکه کسی ایمان دارد و این جمله، زیرا این نوع خاصی از ایمان، نوع خاصی از ایمان به خدا، اینکه خدا نیکو است و اینکه خدا آنچه را که نیاز دارید برای شما فراهم می‌کند را بیان می‌کند.

این واقعاً شامل یک باور شفاهی است، و حتی ابراز تمایل به اینکه خداوند به نحوی نیازهای این مسیحیان فقیر را برآورده کند. و ضمناً، او در این متن صرفاً در مورد فقرا به طور کلی صحبت نمی‌کند، بلکه در مورد فقرای مسیحی، یک برادر و خواهر فقیر صحبت می‌کند. این مربوط به نحوه ارتباط فرد با دیگران در جامعه ایمانی، یک مسیحی دیگر است.

حال، این شخصی که چنین نعمت، آرزو یا خواسته‌ای را بیان می‌کند، دقیقاً می‌داند که آنچه می‌گوید چه وضعیتی را القا می‌کند و به درستی رحمان را می‌شناسد. آیه ۱۳، رحمت بر داوری پیروز می‌شود. و آیه ۵۱۱ شما از پایداری خداوند شنیده‌اید و هدف خداوند را دیده‌اید، اینکه خداوند چقدر دلسوز و مهربان است.

بنابراین، فرد به طور دقیق موقعیت را می‌شناسد، شخصیت خدا را به طور دقیق در رابطه با موقعیتی که خدا مهربان است، می‌شناسد، اما از مشارکت دادن خود در کار خدا در این موقعیت امتناع می‌کند، از عمل کردن بر اساس آنچه می‌داند امتناع می‌کند. من می‌گویم او (او) زیرا این زبانی است که در اینجا استفاده می‌شود، عمل کردن بر اساس آنچه می‌داند. بنابراین، طبق این متن، عمل کردن شامل دو چیز است.

سازگاری فعال با باور گفتاری. توجه به این نکته بسیار مهم است. منظور یعقوب از اینکه در اینجا از اعمال صحبت می‌کند چیست؟ در این متن، در این زمینه، قبل از هر چیز، سازگاری فعال با باور گفتاری است.

و دوم، مشارکت فعال در کار خدا. یعنی شریک شدن با خدا در فعالیت رهایی‌بخش و رحمت‌آمیز خدا. یک آیه ۱۵ را به عنوان RSV توضیح کوتاه دیگر در مورد آیات ۱۵ و ۱۶ اینجا، و آن این است که، اگرچه است که در gumnoi بدپوشیده "ترجمه می‌کند اگر برادر یا خواهر بدپوشیده باشد، در واقع، کلمه اینجا" واقع به معنای برهنه است.

می‌تواند به معنای «بدپوشیده» باشد، اما معمولاً اینطور فهمیده نمی‌شود. اینطور استفاده نمی‌شود. معمولاً و اساساً به معنای برهنه است.

این مفهوم دو جنبه دارد و احتمالاً باید در اینجا نیز به همین شکل ترجمه شود. البته دلیل اینکه به بدپوشیده «ترجمه شده این است که مربوط به شخصی است که فاقد منابع لازم برای لباس مناسب است» اما این واقعیت که او در اینجا از برهنگی صحبت می‌کند، از یک سو به کل مسئله شرم اشاره دارد.

فکر می‌کنم او در واقع جنبه‌ی دیگری از فقر را مطرح و بیان می‌کند. این صرفاً به پریشانی مادی یا کمبود مادی مربوط نمی‌شود، بلکه نوعی شرمساری با آن همراه است که علاوه بر نیاز مادی و کمبود مادی، نیاز به رسیدگی از طریق عمل رحمت‌آمیز را نیز ایجاب می‌کند. شرمساری فقر، نوعی ننگ اجتماعی با آن همراه است که البته با کل این مفهوم شرمساری مرتبط است، که در واقع معمولاً در سنت کتاب مقدس به صورت برهنگی بیان می‌شود.

اول از همه، فقط به عنوان مثال، در روایت سقوط، آنها برهنه بودند اما شرمنده نبودند و مواردی از این قبیل. بنابراین، همانطور که می‌گویم، یک ارتباط مفهومی بین برهنگی و شرم وجود دارد. اما فراتر از آن، این ممکن است، ما نمی‌توانیم با اطمینان بگوییم، اما ممکن است اشاره‌ای به بحث عیسی در مورد گوسفندان و بزها باشد که در فصل ۲۵ متی آمده است.

از نظر شواهد، البته می‌دانیم که چندین بخش وجود دارد که در آنها یعقوب آموزه‌های عیسی را که به ویژه در انجیل متی یافت می‌شوند، تکرار می‌کند. بنابراین، به نظر می‌رسد یعقوب با سنت عیسی، به ویژه سنت عیسی که با متی مرتبط است، آشنا بوده است. نه اینکه لزوماً می‌دانسته است. در واقع، من فکر می‌کنم هیچ راهی وجود ندارد که او انجیل متی را می‌دانسته باشد، زیرا احتمالاً این انجیل تا چند سال پس از نگارش این رساله وجود نداشته است.

اما به نظر می‌رسد که او با سنت عیسی که متی نیز با آن آشنا بود و آن را در خود جای داده بود، آشنا بوده است. و البته، به یاد دارید که من برهنه بودم و شما به دیدنم نیامدید یا مرا نپوشانید. شما به من لباس ندادید و از این قبیل چیزها.

و بنابراین، او ممکن است به سنت عیسی بازگردد و به خوانندگان خود یادآوری کند که خود عیسی این نوع چیزها را به اندازه کافی مهم می‌دانست تا آن را در آموزه‌های خود در طول خدمتش بر روی زمین بگنجاند. حال، در اینجا یک رابطه علی وجود دارد که او می‌گوید، اساساً، داشتن این نوع ایمان هیچ سودی ندارد. البته نکته همان جمله آخر در آیه ۱۶ همین است.

آیا کسی از شما می‌گوید، به سلامت بروید، گرم و سیر شوید بدون اینکه چیزهایی را که برای بدن لازم است به آنها بدهید، اما چه فایده‌ای دارد؟ به عبارت دیگر، هیچ فایده‌ای ندارد. حال، این تا حدودی مبهم است؛ این جمله مبهم است و ممکن است در واقع شامل دو چیز باشد که به هم پیوسته‌اند. ما در حال پاسخ به این سوال هستیم که منظور او دقیقاً چیست وقتی اینجا می‌گوید، هیچ فایده‌ای ندارد.

نکته چیست؟ همانطور که گفتیم، ممکن است شامل دو چیز باشد که به هم مرتبط هستند. اول، او می‌گوید که این کار به نفع فرد فقیر نیست. او می‌رود، یادداشت می‌کند و با آرامش می‌رود.

ضمناً، اجازه دهید فقط به این نکته اشاره کنم. ما در سناریوی آیات ۲:۲ تا ۴ دیدیم که یعقوب از توصیف مکانی و واقعیت‌های مکانی برای اشاره به واقعیت‌های رابطه‌ای استفاده می‌کند. شخصی که در سناریوی آیات ۲ تا ۴ مطرح شده است، به فرد ثروتمند، کسی که تمکن مالی دارد، می‌گوید: لطفاً اینجا بنشینید ۲:۲.

نزدیکی مکانی، صمیمیت رابطه‌ای و ارتباط رابطه‌ای را القا می‌کند. در حالی که وقتی به شخص فقیر می‌گوید آنجا بایست، آن فاصله مکانی به فاصله رابطه‌ای اشاره دارد و نمی‌خواهد هیچ ارتباطی با آن شخص داشته باشد. این ممکن است با آنچه شخص در سناریوی ما در آیه ۱۶ می‌گوید، «برو به سلامت» در اینجا القا شود.

حال، این موضوع بسیار مبهم است، زیرا، البته، رفتن با آرامش معمولاً نوعی نعمت بود. اما در این زمینه، باید گمان کرد که جیمز چیز دیگری را نیز در ذهن دارد. و آن این است که در پس این زبان پرهیزگارانه، رفتن با آرامش، آرزوی خلاص شدن از شر این شخص، آرزوی جدایی از او، آرزوی دور شدن این شخص بیچاره از او نهفته است.

به سلامت برو. در هر صورت، او می‌رود، یادداشت می‌کند، به سلامت می‌رود، هنوز برهنه و گرسنه است. حال، این نوع ایمان، و این چیزی است که ما در این مرحله انجام می‌دهیم، این نوع ایمان هیچ تأثیر مثبتی در جامعه ندارد.

بی‌فایده است، برای آن مسیحی بیچاره بی‌فایده است. برای جامعه بی‌فایده است. این واقعیت که هیچ تأثیر سودمندی بر آن مسیحی ندارد، دلالت بر این دارد که هیچ تأثیر سودمندی بر شخصی که می‌گوید این نوع ایمان را دارد، ندارد.

توجه داشته باشید که این واقعیت آشکار و واضح که این حرف به نفع شخص، به نفع شخص فقیر نیست، نشان می‌دهد که این حرف هیچ فایده‌ای ندارد؛ هیچ تأثیر مثبتی برای کسی که آن را می‌گوید نیز ندارد. البته ارتباط نزدیکی بین فرد و جامعه وجود دارد. این یک برادر مسیحی فقیر است.

اگر این نوع عمل به نفع جامعه نباشد، نشان می‌دهد که به نفع فرد نیز نیست. اگر به نفع جامعه یا سایر افراد جامعه نباشد، نشان می‌دهد که به نفع فرد نیز نیست. بنابراین، ارتباطی وجود دارد.

بی‌فایده برای دیگر مسیحیان «نشان می‌دهد که ایمان برای کسی که چنین ایمانی دارد، بی‌فایده است، که در واقع به دومین چیزی که فکر می‌کنم او در مورد بی‌فایده بودنش در ذهن دارد، منجر می‌شود و آن این است که برای خود شخص، یعنی خود کسی که این دعای نقل قول را می‌گوید، سودی ندارد زیرا رحم نکرده است و بنابراین توسط خدایی که ادعا می‌کند به او ایمان دارد، یعنی خدای شریعت، که در واقع قانون عشق است قضاوت می‌شود. خدای شریعت، خدای عشق است و این شخص عشق نشان نمی‌دهد و بنابراین واقعاً به او اعتماد نمی‌کند، در واقع با خدای عشق که خدای شریعت و خدایی است که رحمت نشان می‌دهد، رابطه‌ای ندارد. آیه ۱۳ و دوباره، ۵:۱۱، چگونه کسی می‌تواند واقعاً به خدایی که فرمان می‌دهد ایمان داشته باشد؟ آیه همسایه‌ها را مانند خودت دوست داشته باش، کسی که بر اساس رحمتی که به دیگران نشان می‌دهد، ۸، قضاوت می‌کند و در عین حال با قانون عشق در تضاد است و از نشان دادن رحمت امتناع می‌کند.

واضح است که این غیرممکن است. به همین دلیل است که یعقوب می‌تواند نتیجه‌ای را که در آیه ۱۷ می‌گیرد، بگیرد، بنابراین ایمان به خودی خود، اگر بدون عمل باشد، مرده است. این شامل آنچه او در مورد بی‌فایده بودن چنین ایمانی گفته است، وقتی می‌گوید که مرده است، نیز می‌شود.

این شامل آنچه او در مورد بی‌فایده بودن چنین ایمانی گفته است، آیه ۱۴، می‌شود، اما فراتر از آن می‌رود. آیه صرفاً تکرار آیه ۱۴ نیست، جایی که او در مورد بی‌فایده بودن ایمان صحبت می‌کند، بلکه فراتر از آن ۱۷ می‌رود. اکنون او در مورد مرگ، مرگ این نوع ایمان صحبت می‌کند.

مسئله صرفاً این نیست که این نوع ایمان اثرات مفید و فواید سودمندی ندارد. اما وقتی او می‌گوید که این نوع ایمان مرده است، اصرار دارد، جیمز، که چنین ایمانی اصلاً قادر به انجام هیچ کاری نیست، نه صرفاً اینکه فاقد اثرات مفید است، بلکه اصلاً قادر به انجام هیچ کاری نیست. البته این یکی از ویژگی‌های یک جسد است.

یک جسد نمی‌تواند هیچ کاری انجام دهد. از انجام هیچ کاری ناتوان است. این نوع ایمان از این نظر مرده است. است که اصلاً قادر به انجام هیچ کاری نیست.

در عمل، چنین ایمانی وجود ندارد. چنین ایمانی وجود ندارد، چنین ایمانی نه تنها اعمالی از خود به جا نمی‌گذارد، بلکه قادر به انجام هیچ عملی نیز نیست. ایمانی بدون اعمال، مرگ خود و ناتوانی‌اش در انجام هر کاری را آشکار می‌کند.

هیچ حیاتی، هیچ حیاتی ندارد و از جانب خدا نیست. زیرا خدا خدای زندگی است و هیچ ارتباطی با مرگ ندارد. البته، این نشان می‌دهد که اعمال، چیزی اضافه بر ایمان نیستند، بلکه بیانی اساسی از ایمان هستند.

کسی که اعمال ندارد، اصلاً ایمان واقعی، حقیقی و معتبر ندارد، آن نوع ایمانی که مهم است. حال، او البته در آیات ۱۸ تا ۲۶ به پیش می‌رود تا از ادعاهایی که در آیات ۱۴ تا ۱۷ مطرح کرده است، پشتیبانی کند. و دوباره، او به این انتقاد، این بحث، این گفتگو، با مخاطب خیالی ادامه می‌دهد.

اما بالاخره کسی خواهد گفت. بنابراین، او با یک اعتراض پیش‌بینی شده شروع می‌کند. اما بالاخره کسی خواهد گفت.

به عبارت دیگر، برخلاف آنچه که من گفتم، ممکن است یک نظر متناقض، یک دیدگاه متفاوت، وجود داشته باشد که اکنون در این نقل قول بیان خواهد شد. بنابراین، شما در اینجا یک ایراد پیش‌بینی شده به آنچه او گفته است، دارید، رد آیه ۱۷، مبنی بر اینکه ایمان به خودی خود، اگر بدون عمل باشد، مرده است. ایراد اینجا این است که ایمان را می‌توان از عمل جدا کرد.

،اینکه ایمان و اعمال از هم جدا هستند .کسی خواهد گفت، تو ایمان داری و من اعمال .همانطور که گفتم ،ادعای اساسی این است که ایمان و اعمال از هم جدا هستند

حال، این امر از یک سو مستلزم درک خاصی از ایمان و از سوی دیگر مستلزم درک خاصی از اعمال است .به عبارت دیگر، این جمله حاکی از آن است که ایمان و اعمال از چنان ماهیتی برخوردارند که می‌توانند به صورت جداگانه وجود داشته باشند .اینکه می‌توانند به صورت جداگانه وجود داشته باشند

حالا، چند نکته در مورد این گفته .اگر کمی عمیق‌تر شویم، چیزهای بیشتری از آنچه به چشم می‌آید وجود دارد.

البته ما می‌دانیم، حداقل وقتی آیات ۱۸ تا ۲۶ را مرور می‌کنیم، کاملاً منطقی است که فکر کنیم یعقوب یا پولس را مد نظر داشته یا برداشت خاصی از پولس، از پولس، از پولس، یا از آموزه‌های پولس، یا آموزه‌های پولس را در ذهن داشته است .همانطور که با پیشروی در این بخش روشن خواهد شد، من تمایل دارم فکر کنم که یعقوب نه چندان علیه پولس، بلکه علیه نوعی پولس‌گرایی بدفهمیده، نوعی سوءتفاهم، استدلال می‌کند .حتی می‌توان گفت نوعی انحراف از تفکر پولس، از آموزه‌های پولس در مورد عادل‌شمردگی

اما این تصور که یک مسیحی می‌تواند ایمان داشته باشد و مسیحی دیگر می‌تواند اعمال داشته باشد، می‌تواند به جنبه دیگری از سوءتفاهم در آموزه‌های پولس نیز پردازد، و آن مربوط به آموزه‌های پولس در مورد ،عطایای معنوی است .می‌دانید، به یاد دارید که، خب، این را به ویژه، اما نه منحصرأ، در اول قرن‌تینان فصل‌های ۱۲ تا ۱۴ می‌باید .البته، این موضوع در یک عبارت کوتاه، بخش کوتاهی از رومیان ۱۲ نیز یافت می‌شود، که پولس در مورد آن صحبت می‌کند، البته، عطایای معنوی در جامعه، و پولس به این نکته اشاره می‌کند که همه از تمام عطایایی که خدا عطایا را توزیع کرده است، برخوردار نیستند، به طوری که برخی از اعضای جامعه عطایای خاصی دارند و سایر اعضای جامعه عطایای دیگری نیز دارند

هر عضوی از جامعه دارای موهبتی است، و برخی از اعضای جامعه ممکن است بیش از یک موهبت داشته باشند، اما هیچ کس یکی را ندارد؛ همه همه را دارند؛ همه حداقل یک موهبت دارند، اما هیچ کس همه موهبت‌ها را ندارد .و البته، جامعه برای اینکه به خوبی عمل کند، به همه اعضا با موهبت‌های مختلفشان نیاز دارد .این مفهوم توزیع موهبت‌ها در جامعه، و در واقع، به یاد داشته باشید که در اول قرن‌تینان ۱۲، یکی از موهبت‌ها، موهبت ایمان است

بنابراین، یعقوب ممکن است در اینجا به یک سوءتفاهم یا سوءاستفاده از آموزه‌های پولس در رابطه با عطایای روح در کلیسا اشاره کند و بگوید، اساساً، من ایمان دارم و شما اعمال، به طوری که ایمان و اعمال اکنون بر اساس چارچوب توزیع پولس، مفهوم پولس از توزیع عطایا در جامعه، که برخی افراد ایمان دارند و برخی دیگر، مسیحیان دیگر، اعمال، درک می‌شوند .واضح است که یعقوب می‌خواهد این مفهوم را اصلاح کند، و البته، کاملاً واضح است که این اصلاً چیزی نیست که پولس در ذهن داشته است .اما، باز هم، ممکن است در اینجا سوءتفاهم از آموزه‌های پولس وجود داشته باشد

اما همچنین توجه داشته باشید که در جریان این استدلال، با توجه به تأکید یعقوب بر اینکه ایمان بدون عمل مرده است، یعنی اینکه نباید ادعا کرد که بدون داشتن عمل ایمان داریم، واقعاً جای تعجب است که این طرف صحبت که یعقوب با او در یک گفتگوی استدلالی است، همان چیزی را می‌گوید که او می‌گوید :تو ایمان داری و من اعمال دارم .از این گذشته، آیا انتظار ندارید که این شخص برعکس آن را بگوید؟ تو اعمال داری و من ایمان دارم

اما این شخصی که ایراد می‌گیرد، این مخاطب خیالی که با یعقوب ایراد می‌گیرد، می‌گوید، تو ایمان داری و من اعمال چه اتفاقی دارد می‌افتد؟ در واقع، این با آنچه پولس در عبارت بعدی در ۱۸ ب می‌گوید، کمی تنش ایجاد می‌کند. او به این شخص می‌گوید، ایمانت را جدا از اعمال به من نشان بده، و من، با اعمالم، ایمانم را به تو نشان خواهم داد.

اما این شخص در واقع ادعا نمی‌کند که ایمان دارد. او ادعا می‌کند که اعمال دارد. اینجا چه خبر است؟ البته، محققان مدت‌هاست که در مورد آنچه در اینجا اتفاق می‌افتد بحث می‌کنند.

من به سادگی می‌توانم به شما بگویم که چه فکر می‌کنم و چرا. با ارائه این جمله به چنین شیوه‌ای شگفت‌انگیز در حالی که انتظار دارید او بگوید، شما اعمال دارید، و من ایمان دارم، در عوض می‌گوید، شما ایمان دارید و من اعمال دارم، فکر می‌کنم یعقوب در اینجا می‌گوید که نمی‌خواهد به سادگی استدلال کند که ایمان بدون اعمال مرده است. اینکه داشتن ایمان واقعی بدون اعمال غیرممکن است.

اما او همچنین می‌خواهد نکته‌ی مخالف یا عکس آن را بیان کند، و آن این است که داشتن اعمال بدون ایمان غیرممکن است. نه تنها ادعای اینکه می‌توان بدون اعمال ایمان داشت، قابل اعتراض است، بلکه برای هر کسی که فکر کند اعمال بدون ایمان ممکن است نیز قابل اعتراض خواهد بود. نه تنها ایمان بدون اعمال، بلکه اعمال بدون ایمان نیز قابل دستیابی نیستند.

حال، در این پاسخ، او از این ایراد پیش‌بینی شده در آیه ۱۸ الف به ایرادی که در آیات ۱۸ ب تا ۲۶ به آن پاسخ داده شده است، می‌پردازد. و کاری که او اینجا انجام می‌دهد این است که قبل از هر چیز به ماهیت ایمان استناد می‌کند. این در آیه ۱۸ ب یافت می‌شود.

بنابراین، آنچه واقعاً اینجا با آن مواجه هستید نوعی پرسشگری است. این ادعا که «تو ایمان داری و من اعمال دارم»، مشکلی است که او سپس به آن می‌پردازد، واقعاً آن را حل می‌کند. البته، این شامل ادعایی نیز می‌شود که جیمز آن را نادرست می‌داند، و بنابراین، او ادامه می‌دهد؛ بر اساس این درخواست‌ها، او برای حمایت از ادعای ضمنی جیمز مبنی بر اینکه این گفته، این اعتراض از سوی طرف گفتگو، اشتباه است، پیش می‌رود.

بنابراین، او با این جمله شروع می‌کند که این به دلیل ماهیت خود ایمان در آیه ۱۸ ب اشتباه است. ایمان خود را جدا از اعمال به من نشان بده، و من، با اعمالم، ایمانم را به تو نشان خواهم داد. این در واقع توسل به واقعیت است، توسل به طرف مقابل برای تأیید ادعایش مبنی بر اینکه ایمان و اعمال از هم جدا هستند. برای تأیید ادعایش، و اشاره به اینکه این ادعا غیرقابل اثبات است.

نمی‌توان از آن پشتیبانی کرد. نمی‌توان آن را با حقایق، با واقعیت پشتیبانی کرد. این خلاف واقعیت است.

او طرف صحبت را به چالش می‌کشد تا ادعایش را اثبات کند، و به واقعیت متوسل می‌شود. او می‌گوید شما باید این را به جای درگیر شدن در ادعاهای صرف، نشان دهید. حال، فرضی که در پس آنچه جیمز در اینجا می‌گوید نهفته است، این است.

ماهیت اقرار به ایمان به گونه‌ای است که برای اینکه اصلاً معنایی داشته باشد، باید اثبات شود. به عبارت دیگر، ایمان، ذاتاً باید ابراز شود.

ایمانی که ابراز نشده یا ایمانی که قابل بیان نیست، ادعای ایمان را تضعیف می‌کند. این ادعا را که ایمانی وجود دارد، از بین می‌برد. اکنون، او به شیاطین نیز متوسل می‌شود.

pisteueis، ایمان است pistis، در آیه ۱۹، شما ایمان می‌آورید، و البته، این از همان ریشه ایمان است اینجا، شما ایمان دارید، شما ایمان دارید که خدا یکی است. شما خوب عمل می‌کنید. حتی شیاطین هم ایمان دارند و می‌لرزند.

خب، این آیه جالبی است. او در اینجا در استدلال خود به شیاطین متوسل می‌شود. همانطور که این را بررسی می‌کنیم، در واقع سه نکته وجود دارد که یعقوب می‌خواهد در اینجا مطرح کند.

در واقع سه نکته وجود دارد که باید در مورد این آیه مطرح کنیم. نکته اول این است که متعلق ایمان به صراحت مشخص شده است. یعقوب اکنون به صراحت متعلق ایمان را مشخص می‌کند.

این تنها جایی در کتاب یعقوب است که یعقوب واقعاً درباره موضوع ایمان صحبت می‌کند. به عبارت دیگر آنچه که فرد به آن ایمان دارد، همان چیزی است که به آن اعتقاد دارد. از نظر یعقوب، ایمان تنها ایمان به عنوان اعتماد و تعهد شخصی نیست، همانطور که در پولس تأکید شده است.

این درست است، اما در واقع، ما آن را در ۲:۱ دیدیم، در حالی که در بخش دیگر گفتم، فکر می‌کنم ما حالت مفعولی مفعولی داریم، یعنی اینکه مفعول ایمان، خداوند ما عیسی مسیح است. همانطور که گفتم، این ایمان، اعتماد شخصی به شخص عیسی مسیح است. شما این را در ۲:۱ می‌بینید. فکر می‌کنم آن را در ۲:۲۱ تا نیز می‌بینید، وقتی می‌گوید: آیا پدر ما ابراهیم به اعمال عادل شمرده نشد، وقتی که پسرش اسحاق را به ۲۳ قربانگاه تقدیم کرد؟ می‌بینید که ایمان همراه با اعمال او فعال بود و ایمان با اعمال او کامل شد.

و آن پیشگویی کتاب مقدس که می‌گوید ابراهیم به خدا ایمان آورد و این ایمان برای او پارسایی محسوب شد به حقیقت پیوست. این شامل اعتماد شخصی، یعنی اعتماد به شخص خدا می‌شود. بنابراین، درست است که بخشی از درک یعقوب از ایمان، اعتماد و تعهد شخصی به شخص مسیح، به شخص خدا است، همانطور که در پولس نیز تأکید شده است.

اما جیمز ایمان را نیز در ارتباط با آن می‌فهمد، جیمز ایمان را به عنوان پایبندی به یک عقیده می‌داند، یعنی اعتماد به یک درک خاص از خدا، یک مفهوم خاص از خدا. ایمان به عنوان پایبندی به یک عقیده و یک عقیده خاص، و آن وحدت خداست. شما باور دارید که خدا یکی است.

شما به چیزی در مورد خدا اعتقاد دارید. من فکر می‌کنم باید مراقب باشیم که ایمان به عنوان تصدیق اعتقادی را با ایمان به عنوان اعتماد یا تعهد شخصی بیش از حد جدا نکنیم. زیرا، البته، برای داشتن ایمان به شخص خدا، باید دانست که خدا کیست و چیست.

بنابراین، باور اعتقادی به عنوان تصدیق اعتقادی، و پذیرش اعتقادی، بخشی از، حتی می‌توان گفت جدایی‌ناپذیر از اعتماد یا اطمینان شخصی است. در واقع، می‌توان با تقوا در مورد داشتن اعتماد شخصی ایمان به عنوان اعتماد شخصی یا توکل به خدا صحبت کرد، اما اگر نمی‌دانید خدا کیست، اگر ایمان را به عنوان تأییدی بر تفکر درست یا حتی می‌توان گفت آموزه درست در مورد خدا نداشته باشید، ایمان شخصی شما، تعهد شخصی شما ممکن است بت‌پرستانه از آب درآید. به خدا ایمان داشته باشید، اما خدایی که به آن ایمان دارید خدای واقعی نیست و با خدایی که در کتاب مقدس معرفی شده است، مطابقت ندارد.

بنابراین، ارتباط عمیق و عمیقی بین ایمان به عنوان یک تصدیق الهیاتی و ایمان به عنوان تعهد و اعتماد شخصی وجود دارد. شاید به طور اتفاقی بگویم یکی از خطرات، عدم تأکید جدی بر الهیات و تفکر الهیاتی است که در برخی از بخش‌های کلیسا یافت می‌شود. این همیشه وجود داشته است، اما به ویژه شاید در

سال‌های اخیر، این است که خطر بت‌پرستی را به طور جدی به همراه دارد. تنها چیزی که می‌توان گفت این است که جیمز این درک جامع از ایمان را دارد.

این شامل اعتماد و تعهد شخصی به خدایی است که شناخته شده است، خدایی که به درستی شناخته شده است، و به ویژه به عنوان یکتا شناخته می‌شود، شما، قلب ایمان یهودی، ایمان عبری. بشنو، ای اسرائیل خدای ما خدای واحد است. اگر ایمان داری که خدا واحد است، کار خوبی می‌کنی.

بنابراین، در اینجا در رساله یعقوب، ایمان به عنوان پذیرش وحدت خدا دیده می‌شود. و توجه داریم که این پذیرش نشان تأیید یعقوب را دریافت می‌کند. اگر باور دارید که خدا یکی است، کار خوبی می‌کنید.

همانطور که در آیه ۸ گفته بود، اگر واقعاً قانون سلطنتی را مطابق کتاب مقدس به جا آورید، خودتان نیز همسایه‌تان را دوست خواهید داشت و این کار خوبی است. این یک تأیید الهیاتی اساسی بین استدلال و نصایح کل رساله است. همانطور که در سراسر آن دیدیم، یعقوب بر وحدت خدا به عنوان مبنایی برای زندگی عملی مسیحی تأکید می‌کند.

حال، این ممکن است به عنوان نوعی اعتقادنامه‌گرایی تلقی شود، اما نکته‌ی جیمز این است که این اعتقادنامه تنها در صورتی اعتقادنامه است که با اعمال همراه نباشد. این اعتقادنامه تنها در صورتی اعتقادنامه است که با اعمال همراه نباشد. چیزی که ایمان را صرفاً یک توافق اعتقادی در مقابل تعهد شخص من به تعهد توأم با اعتماد به شخص خدا و مسیح قرار می‌دهد، ابراز چنین ایمانی در عمل است.

چیزی که باعث پذیرش عقیده به یک آموزه می‌شود، در مقابل نوعی اعتماد شخصی که یک رابطه شخصی ایجاد می‌کند، توجه کنید، به گفته ابراهیم، دوستی با خدا، که یک رابطه شخصی را ایجاد می‌کند که بیانگر آن رابطه شخصی، یک ایمان زنده و پویا است، فقدان اعمال است. اعتقاد واقعی به عقیده شامل تعهد کل شخص خواهد بود و بنابراین باید ایمان را به معنای پولس، که توسط اعمال آشکار می‌شود، برانگیزد. اتفاقاً به یک معنا، کل این ماجرا در رابطه با آنچه بسیاری از مردم، بسیاری از مسیحیان، اکنون به عنوان پذیرش صرف عقیده یا پذیرش صرف فکری از آن یاد می‌کنند، فکر می‌کنم شامل انسان‌شناسی است، دیدگاهی از بشریت که در جهان باستان و در میان نویسندگان کتاب مقدس ناشناخته بود.

چون اگر کمی عمیق‌تر شوید، اگر از نظر دیدگاه کتاب مقدس در مورد بشریت عمیق‌تر شوید، فکر می‌کنم متوجه خواهید شد که فرض آنها این است که اگر شخصی واقعاً به چیزی اعتقاد داشته باشد، لزوماً بر کل وجود او تأثیر می‌گذارد. به عبارت دیگر، فکر می‌کنم به نظر من آنها با این مفهوم که یک شخص می‌تواند کاملاً، مثلاً از نظر شناختی یا فکری، در مورد چیزی مانند رستخیز عیسی متقاعد شود، بدون اینکه این امر به طور کلی بر فرد تأثیر بگذارد، مشکل داشته‌اند. حال، یعقوب در مورد افراد جدا شده به عنوان یک مشکل صحبت می‌کند و بنابراین می‌دانیم که این ایده وجود داشته است، اما معنای عمیق‌تری نیز وجود دارد.

در واقع، این یکی از دلایلی است که جیمز با تقسیم‌بندی مشکل دارد. حس عمیق‌تری وجود دارد که انسان‌ها کل هستند، یکپارچه‌اند. یکی از گرایش‌ها، شاید در بخش‌های خاصی از جهان چندان رایج نباشد، اما یکی از گرایش‌های غرب که مشخصه مدرنیته در غرب است، تقسیم‌بندی، جداسازی شخصیت است.

و شما نوعی انسان‌شناسی، نگاهی به بشریت دارید که امکان نوعی تقسیم‌بندی را فراهم می‌کند که به نظر من کاملاً بیگانه و نامأنوس با تفکر انسان‌های باستان، به ویژه انسان‌های کتاب مقدس، بوده است. حال، آنچه در اینجا داریم، ثانیاً، فراتر از اینکه موضوع ایمان به صراحت در اینجا مشخص شده است، این است که موضوع این ایمان، یعنی اعتقاد به وحدت خدا، تناقض ذاتی و آشکار ایمان بدون عمل را نشان می‌دهد. جدایی

ایمان و عمل به معنای جدایی، عدم اتحاد و دوگانگی در درون خود خداست، که دقیقاً نقطه مقابل چیزی است که ایمان آن را حفظ می‌کند.

آیا شما معتقدید که خدا یکی است؟ اعتقاد به اینکه خدا یکی است، دلالت بر این دارد که ایمان و عمل یکی هستند و نمی‌توان آنها را از هم جدا کرد. البته، این همچنین بیانگر فرض عمیق‌تری است. ضمناً، این شامل پیامدهایی است که ما هنگام صحبت در مورد روش در مورد آنها صحبت کردیم.

این، از طریق فرض، دلالت بر این دارد که زندگی مسیحی بازتابی از وجود خود خداست. حال، نکته سوم در اینجا این است که ناکارآمدی، ناکارآمدی نجات ایمان به تنهایی و بدون اعمال، با مقایسه با شیاطین نشان داده می‌شود. البته این نکته اصلی است که او مطرح می‌کند.

به همین دلیل است که او شیاطین را اینجا معرفی می‌کند. شما به یکی بودن خدا ایمان دارید، کار خوبی می‌کنید، حتی شیاطین هم ایمان دارند و از ترس می‌لرزند. شیاطین نیز این عقیده را تأیید می‌کنند، اما بدیهی است که آن نوع ایمان آنها را از داوری آخرالزمانی نجات نخواهد داد.

با این حال، به نظر من، در اینجا یک عنصر تضاد بین کسی که می‌گوید ایمان دارد و عمل ندارد و شیاطینی که معتقدند خدا یکی است، وجود دارد. من فکر می‌کنم علاوه بر مقایسه، تضادی نیز وجود دارد. حال، در یک سطح، او به وضوح مقایسه‌ای بین کسانی که ایمان و عمل را از هم جدا می‌کنند و شیاطینی که نوعی ایمان دارند، انجام می‌دهد.

آنها معتقدند که خدا کسی است که ایمان به او بی‌فایده است. این ایمان هیچ سودی برایشان ندارد. آنها از آن هیچ رستگاری نمی‌بینند.

واضح است که بین کسی که می‌گوید ایمان دارد اما عمل ندارد و این شیاطین همانطور که در اینجا توضیح داده شده است، مقایسه‌ای وجود دارد، اما ممکن است تضادی نیز وجود داشته باشد. این اغلب توسط مفسران نادیده گرفته می‌شود، اما حداقل برای من روشن است که شما همچنین ممکن است بین کسی که می‌گوید ایمان دارد اما عمل ندارد و شیاطینی که معتقدند خدا یکی است و می‌لرزند، تضادی وجود داشته باشد. در اینجا عنصری از تضاد وجود دارد که ممکن است نکته جین را نیز برجسته کند.

یعنی حتی در شیاطین، این باور منجر به عمل می‌شود. آنها ایمان دارند و می‌لرزند. شیاطین متوجه می‌شوند که ایمان بدون عمل از جانب آنها منجر به داوری خواهد شد و، شاید منظور جین این باشد که اگر می‌توانستند توبه کنند و رفتار خود را با ایمانشان هماهنگ سازند، این کار را می‌کردند.

به همین دلیل است که آنها می‌لرزند. بنابراین، شیاطین در درک خود از چیزها آگاه‌تر و دقیق‌تر از این مسیحیان هستند. حال، این یک مشاهده بسیار جالب است که در کتاب مقدس، شیطان و شیاطین الهیات خوبی دارند.

بدیهی است که آنها مشکلات خود را دارند، اما الهیات یکی از آنها نیست. به یاد دارید که در سنت انجیل‌های هم‌نوا، این را در متی، مرقس و لوقا می‌بینید که شیطان، شیطان، خیلی زود متوجه می‌شود که عیسی پسر خداست. بلافاصله پس از غسل تعمید عیسی در متی فصل سوم، در ابتدای فصل چهارم و سوسه عیسی توسط شیطان را داریم، جایی که شیطان دقیقاً در نقش خود، اگر تو پسر خدا هستی، عیسی را و سوسه می‌کند، که اتفاقاً در یونانی یک جمله شرطی درجه یک است که این واقعیت را فرض می‌کند که می‌توان آن را ترجمه کرد، شاید باید ترجمه شود، چون تو پسر خدا هستی، این کار را بکن، یا چون تو پسر خدا هستی، آن کار را بکن.

البته، حتی قبل از اینکه انسان‌ها و حتی قبل از اینکه شاگردان به این درک برسند که عیسی پسر خداست شیاطین این را درک می‌کردند. بنابراین، شیطان و شیاطین الهیات خوبی دارند. این مشکل آنها نیست.

اما به هر حال، به نظر من، این استدلال بسیار مؤثری از جانب جیمز است و بسیار جالب است که او از این طریق، از میان همه چیز، با توسل به ایمان، تا جایی که می‌توانید آن را ایمان شیاطین بنامید، نکته خود را تقویت می‌کند. حال، و البته، واقعاً، شما به طریق اولی استدلال را دارید. اگر این بی‌اثر است، اگر این نوع ایمان واقعاً هیچ فایده‌ای برای شیاطین ندارد، چقدر بیشتر برای ما فایده‌ای ندارد؟ حال، او سپس به شهادت کتاب مقدس متوسل می‌شود و این موضوع بسیار پیچیده می‌شود.

بنابراین، فکر می‌کنم اینجا جای خوبی برای مکث است، و می‌توانیم در بخش ویدیویی بعدی ادامه دهیم.

من دکتر دیوید باور هستم در حال تدریس در مورد مطالعه استقرایی کتاب مقدس. این جلسه ۲۲، یعقوب ۲: ۱۴-۲۰ است.